



کد خبر : 10641768



تاریخ انتشار : ۱۴۰۴/۱۲/۷ ۱۳۹۶

تفسیر سوره حشر جلسه 04 (تدریس: مشهد مقدس)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ} {4} ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ} {5} مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أَصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيْخِزِي الْأَفَاسِقِينَ} {6} وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} {7} مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ} {8}

دربارهٔ یهود بنی‌نضیر فرمود: اگر خدای سبحان جلای وطن را بر اینها تثبیت نمی‌کرد تکویناً و تشریعاً، اینها همانند یهود بنی‌قریضه به عذاب قتل و اسارت محکوم می‌شدند؛ **{وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا}**؛ ولی چون جلای وطن بر اینها مقدّر شد و اینها جلای وطن را پذیرفتند. پس جریان قتل و اسارت در دنیا برای اینها نیست؛ اما عذاب اخروی همچنان محفوظ است. **{وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ النَّارِ}**؛ این تعبیر «لا» در موقع عذاب با اینکه **{عَلَيْهِمْ}** است نه «لهم»؛ یا برای آن است که همین تعبیر خودش متضمّن یک نحوه توهین باشد در موارد تحکّم؛ مثل کسی که در امتحان رفوزه شد می‌گویند تبریک می‌گوییم مردود شدی. در این‌گونه از موارد که **{فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ}** [1] بشارت به جهنم می‌دهند، خود این لفظ هم تحقیر را به همراه دارد، در صورتی که «لام»، «لام» انتفاع باشد. اما اگر «لام»، «لام» اختصاص باشد، **{وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ النَّارِ}**، دیگر این معنا را به همراه ندارد؛ یعنی عذاب نار مختصّ اینهاست، چون هر عملی مخصوص عامل هست؛ نظیر آن اصل کلّی که در سورهٔ مبارکهٔ «اسراء» بود و بارها به این اصل عنایت فرمودید که می‌فرماید: **{إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا}** [2] سخن از مشاکله نیست که اینجا مناسبت بود بفرماید «وإن أطعتم فعليها»؛ ولی **{فَلَهَا}** از باب مشاکله فرمود؛ بلکه برای تبیین اختصاص است که عمل مخصوص عامل است چه حسنه، چه سیئه. **{إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا}**؛ این «لام» به معنای انتفاع نیست که در مقابل «علي» باشد این «لام»، «لام» اختصاص است اگر «لام» اختصاص بود عمل مخصوص عامل است، دیگر **{وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ النَّارِ}** نکته‌ای را به همراه ندارد؛ نظیر تحقیر یا توهین.

دلیل اینکه یهود بنی‌نضیر به این درد مبتلا شدند این است که **{ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ}**؛ این صغرای قیاس، کبرای کلی این است که **{وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ}**. در قرآن کریم وقتی قصص را ذکر می‌کند می‌فرماید ما داستانها را برای شما ذکر می‌کنیم **{لَعَلَّكُمْ}** [3] یا **{لَعَلَّهُمْ}** و مانند آن، **{يَتَفَكَّرُونَ}**؛ **{فَاقْصُصْ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ}** [4] معلوم می‌شود که قصه‌شناسی، معرفت قصه این به فلسفهٔ تاریخ برمی‌گردد نه خود تاریخ، تاریخ را خیلیها می‌توانند بنگارند. تاریخ؛ نظیر علوم تجربی سیر افقی اشیا را شرح می‌دهد؛ اما فلسفهٔ تاریخ آن سیر عمودی را تبیین می‌کند که این داستان برای چه واقع شد و انگیزه آن چه بود، چه کرد، برای چه کرد، اینها دیگر در تاریخ نیست؛ لذا می‌فرماید: **{فَاقْصُصْ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ}** و اینکه قرآن کریم داستانها را به عنوان **{أَحْسَنَ الْقَصَصِ}** یاد می‌کند **{نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ}** [5] نه یعنی فقط جریان یوسف صدّیق (سلام الله علیه) «احسن القصص» است؛ بلکه هر قصه‌ای که خدا نقل می‌کند «احسن القصص» است، نه «احسن القصص»، قصص جمع است؛ ولی قصص مفرد است. این «احسن القصص» بودن که مفعول مطلق نوعی است، برای آن است که یک وقت انسان قصه‌پرداز است، یک وقت فلسفهٔ قصه می‌گوید، اگر قصه‌پرداز بود در ردیف داستان‌سراهای دیگر است، اگر فلسفهٔ قصه را گفت «احسن القصص» را گفت: **{نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ}**؛ یعنی «قصصاً هو أحسن»، چرا احسن القصص است؟ زیرا ما یک مسئله ماندنی را تبیین می‌کنیم، نه اینکه چیزی در واقع گذشت، ما آن را به صورت داستان شیرین تشریح کردیم و مانند آن. قصه‌ای که آموزنده نباشد و نکات برجسته نداشته باشد، قصهٔ «حسنا» نیست. وقتی قصص،

«احسن» خواهد بود که حامل آن مطالب و معارف بلند باشد؛ لذا وقتی قرآن کریم می‌خواهد داستانی را طرح کند به رسولش می‌فرماید: {فَأَقْصَصْ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ}؛ این «قصص» جنس است، در خصوص داستان بنی‌نضیر و مانند آن هم گذشته از اینکه به ما فرمود: {فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ} [6] آن اصل کلی را ذکر کرد که هر کس در شقاق باشد؛ یعنی در یک شق دیگری قرار بگیرد، در مقابل «الله» سرکوب خواهد شد.

«شقاق» را در باب نکاح ملاحظه فرمودید که فرمود: اگر شما بین زن و شوهر شقاقی دیدی {فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا} [7] «شقاق» در باب نکاح هم مطرح است؛ یعنی اگر ناسازگاری و جدایی بین آنها راه پیدا کرد. اما درباره اینکه مردم در برابر انبیا به شقاق مبتلا بشوند، چند جای قرآن خدای سبحان تهدید کرده است؛ نظیر سوره 47 که به نام مبارک رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، آیه 32 این است: {إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالَهُمْ}؛ آنها که با پیامبر در شقاق بودند کاری از آنها ساخته نیست؛ ولی ما همه کارهای آنها را باطل خواهیم کرد. آیاتی که درباره «شقاق» وارد شده است، تقریباً سه طایفه است: در یک طایفه هم «شقاق الله» و «شقاق رسول الله» کنار هم‌اند، در یک طایفه فقط «شقاق الله» هست، در طایفه ثالثه فقط «شقاق الرسول» است، در یک طایفه می‌گوید اگر کسی در برابر پیامبر بایستد، در طایفه دیگر از آیات می‌فرماید اگر کسی در برابر «الله» بایستد، در طایفه ثالثه می‌فرماید اگر کسی در برابر «الله و رسول الله» بایستد. سر آن این است که رسول «بما أنه رسول» هیچ حرفی ندارد، مگر پیام الهی را می‌رساند؛ این اختصاصی به رسول اکرم (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) ندارد، این جزء احکام نبوت عامه است نه نبوت خاصه. سایر انبیای سلف (علیهم السلام) هم این‌طور بودند که {مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى} [8] بودند؛ این‌چنین نیست که انسانی به مرحله رسالت برسد و در تبیین احکام - معاذ الله - در بعضی از امور «ینطق بالوحي»، در بعضی از امور «ینطق عن الهوى» باشد؛ این‌چنین نیست. این {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى} از احکام نبوت عامه است نه نبوت خاصه؛ لذا در همه این موارد می‌فرماید اگر کسی در برابر پیامبر بایستد، معاقب خواهد شد؛ زیرا رسول «بما أنه رسول» سخنی جز رسالت و پیام الهی ندارد.

در آیات دیگر هم باز همین مسئله شقاق مطرح است که می‌فرماید اگر کسی در مقابل خدا و پیامبر بایستد - که هر دو را جمع کرده است - در مقابل خدا و پیامبر بایستد، حکم آن تعذیب در دنیا و مانند آن است؛ نظیر آیه 115 سوره «نساء»: {وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُضْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا}؛ این دوتا آیه‌ای که خوانده شد. یکی در سوره «نساء»، یکی در سوره‌ای که به نام خود حضرت (سلام الله علیه) است، جزء این طایفه‌ای است که فقط اسم پیامبر را دارد. آیه محل بحث در سوره «حشر» جزء طایفه‌ای است که هم اسم «رسول»، هم اسم «الله» را دارد، در مقابل این دو طایفه، آیات فراوانی‌اند که «شقاق الله» را مطرح می‌کنند؛ پس مشاققه با «الله» این خطر را به همراه دارد.

آن‌گاه فرمود: {مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ}؛ یهودیها حق اعتراض ندارند که چرا شما دستور قطع بعضی از اشجار را داده‌اید. يك مسئله اختلافی است که آیا کفار را می‌شود با منجنيق از بین برد یا نه؟ آیا می‌شود درختهای آنها را قطع کرد یا نه؟ مرحوم کاشف‌الغطاء (رضوان الله علیه) در کتاب شریف کشف‌الغطاء - که مرحوم صاحب جواهر درباره کاشف‌الغطاء می‌گوید: من فقهي به جدت ذهن آن ندیدم یا کم دیدم؛ [9] - آنجا می‌فرمایند: اگر اسلام ضرورتی احساس بکند می‌تواند درباره کفار این حکم را اعمال بکند؛ [10] {مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ}.

آن‌گاه می‌رسیم به اینکه آنچه را که در جریان بنی‌نضیر و بعد به دنبال آن، بنی‌قریضه و بنی‌قینقاع، این‌گونه از طوایف متمکن و سرمایه‌دار یهود، مالی نصیب دولت اسلامی شد، حکم این اموال چیست؟ فرمود: {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}؛ این را مقدمه آن حکم فقهي ذکر کرده است، فرمود: آنچه را که خدای سبحان بر رسولش ارجاع داده است با رنج و تلاش شما نبود با جنگ شما نبود که عده‌ای سوار شتر بشوند به نام راکب، عده‌ای سوار اسب بشوند به نام فارس؛ چون معمولاً سوار اسب را نمی‌گویند راکب، سوار اسب را می‌گویند فارس و سوار شتر را می‌گویند راکب؛ اگر کسی سوار خیل شد می‌شود فارس و سوار شتر شد می‌شود راکب. فرمود آنچه را که شما در جریان بنی‌نضیر نصیب دولت اسلام دیده‌اید، این دسترنج شما نبود؛ همان‌طوری که این پیروزی دسترنج شما نبود، تصاحب اموال بنی‌نضیر هم دسترنج شما نیست؛ وقتی دسترنج شما نبود شما هیچ سهمی ندارید. اگر شما جنگیدید با خیل و راکب با سرعت سیر اسب و شتر، با ایجاف و تسريع سیر این مرکوبها حمله کردید یا دفاع کردید یا تهاجم ابتدایی کردید یا تهاجم ابتدایی را دفع کردید، چیزی نصیبتان شد، این خمس دارد که حکم آن در سوره «انفال» مشخص شد؛ ولی اگر ننگیدید، يك پیروزی غیر منتظره‌ای نصیب شما شد، اموال این قسمت از حوادث به نام «فیء» است و همه این در اختیار دولت اسلامی است. قبل از اینکه حکم اموال را بفرماید، اصل «فیء» را بازگو می‌کند می‌فرماید: {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ} آنچه را که خدا به وسیله این جریان پیروزی صلح‌آمیز و جلای وطن بنی‌نضیر بر رسولش ارجاع داده است، مال آنها را به رسول برگرداند با دسترنج شما نبود؛ {فَمَا أُوجِفْتُمْ} که «ما» نافیه است، شما با خیل و راکب رنجی نبردید. «أوجف»؛ یعنی با سرعت سیر به وسیله مرکوب جایی را فتح کرده مثلاً، فرمود در جریان بنی‌نضیر: {فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ} يك چند قدم پیاده از مدینه تا قلعه‌های یهودیهای بنی‌نضیر رفتید و خداوند رعب را در دل اینها القا کرد و زعیم اینها به نام «کعب بن اشرف» با دست بردارش کشته شد، چند روزی محاصره شدند؛ سرانجام تسلیم شدند، با جنگ شما پیروزی نصیبتان نشد؛ پس {فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ} و این قدرت الهی بود که {وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ}؛ لکن خدای سبحان انبیای خود را بر هر چه بخواهد مسلط می‌کند، چه اینکه در اواخر سوره «مجادله» که قبل از سوره «حشر» است، همین بیان را دارد که {كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي}؛ [11] این جزء قوانین تثبیت شده الهی است که هرگز زوال‌پذیر نیست و برای نبوت عامه هم هست برای نبوت

خاصه نیست؛ چون جمع دارد: {كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي}؛ هیچ پیامبري نیامد که شکست بخورد. فرمود: من و انبیا پیروزم و این جزء مکتوبها و تثبیت شده‌هاست. نشانه آن پیروزي هم در جریان یهودیهایی بنی‌نضیر ظهور کرده است: {وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَي مَن يَشَاءُ} چرا؟ چون: {وَاللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}.

در بحثهای قبل هم ملاحظه فرمودید، آن اسمی که در پایان هر آیه ذکر شد، ضامن محتوا و مضمون آن آیه است؛ یعنی هر آیه‌ای مضمونی دارد که اگر خواستیم برای مضمون آن آیه دلیل ذکر بکنیم، آن اسمی که از اسمای حُسْنای خداست و در آخر آیه آمده است می‌شود آن را حدّ وسط برهان قرار داد و مضمون آن آیه را ثابت کرد. در پایان این آیه، قدرت مطلقه حق یاد شده است که {وَاللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}. اگر چیزی «شیء» شد و مصداق شیء شد مقدور حق است و اگر چیزی شیء نبود؛ مثل «محال» که ذات ندارد و شیء بر او صادق نیست و مثل دو دوتا پنج تا این شیء نیست تا تحت قدرت قرار بگیرد، نه اینکه تخصیصاً خارج شده است. محال چون ذات ندارد شیء نیست، «لا شیء» است؛ وقتی «لا شیء» شد تخصّصاً خارج است نه تخصیصاً؛ نه اینکه قدرت بر محال تعلّق نمی‌گیرد، تخصیصی در اینجا راه پیدا کرده است؛ چون محال، ذات ندارد و در حقیقت «لا شیء» است. تا .. آدرس داده شد.

پس مقدمه بحث این شد که این جریان «فیء» و دسترنج کسی نبود طرح این مقدمه هم برای آن است که بفرماید این مالی که در جریان یهودیهایی بنی‌نضیر نصیب دولت اسلامی شد، برای حکومت اسلامی است هیچ کدام شما سهمی ندارید؛ برای اینکه کاری نکردید. اگر درآمدی به کار شما بسته بود سهمی دارید، اگر درآمدی هیچ ارتباطی به کار شما نداشت، سهمی ندارید؛ این مخصوص دولت اسلام است. طرح این آیه به عنوان مقدمه برای آن است که بفرماید «فیء» فقط و فقط برای دولت اسلامی است. لذا فرمود: {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ} شما کاری نکردید، شما ایجاف نکردید سیر با سرعت و زحمت نداشتید نه سوار اسب شدید، نه سوار شتر شدید، نه با کسی جنگیدید، نه تهاجمی را دفع کردید، نه دفاع کردید، نه تهاجمی داشتید هیچ کار نکردید، چند قدم پیاده رفتید و آنها هم در قلعه‌هایشان بسته بود و رعب را خدا بر دلهای اینها مسلط کرد تسلیم شدند چون کاری نکردید سهمی هم ندارید. پس ذکر این آیه دو سطری برای آن است که زمینه باشد برای حکم فقهی و آن حکم فقهی این است {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَي}؛ چون مورد، مخصّص نیست و اختصاصی هم به جریان یهود بنی‌نضیر ندارد اصل کلی را ذکر کرد، فرمود: {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ} یعنی «أَي شیء» خواه در جریان یهود بنی‌نضیر، خواه در جریانهای آینده هر چه که به عنوان «فیء» به دست پیامبر آمد صددرصد برای دولت اسلامی است، هیچ کدام شما سهمی ندارید. حالا مصارف آن اموال چیست آن را هم مشخص می‌فرماید؛ ولی این نظامیها و کسانی که به جبهه رفته‌اند، جلوی طمع اینها را می‌گیرد، می‌فرماید: {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَي} دیگر سخن از «منهم» نیست که ضمیر به یهودیهایی بنی‌نضیر برگردد خواه یهود بنی‌نضیر خواه گروههای دیگر، خواه اهل کتاب خواه غیر اهل کتاب، {مِنْ أَهْلِ الْقُرَي}، نه {مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ}. در آیه قبل خصوص بنی‌نضیر بود نه همه طوایف

آنها هم اهل کتاب بودند پس گروه خاصی از اهل کتاب که دو قید داشت. در آیه بعد این هر دو قید برداشته شد، نه گروه خاص است، نه اهل کتاب. در آیه اول بنی‌نضیر از اهل کتاب؛ هم اهل کتاب مراد بود و هم خصوص بنی‌نضیر؛ اما در آیه بعد اهل قُرا مراد است، نه «اهل کتاب» چه مشرکین و چه غیر مشرکین، چه بنی‌نضیر چه غیر بنی‌نضیر. **«مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى»**؛ حکم فقهی آن این است: **{فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى} این سه سهم، {وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ}**، این سه سهم دیگر، جمعاً شش سهم؛ آن‌گاه راز این تقسیم را هم ذکر می‌کند.

چندتا نکته درباره کلمه «فیء» است که چرا این‌گونه از اموال را «فیء» فرمودند؛ چه در آیه قبل، چه در آیه محل بحث. «أَفَاء» که باب «افعال» است؛ یعنی «أَرَجَعَ». «فَاء» یعنی «رَجَعَ»، «أَفَاء» یعنی «أَرَجَعَ». در رجوع يك سبق وجودي مأخوذ است، وقتی که به شیئی می‌گویند «رجع»؛ یعنی قبلاً آنجا بود و هم اکنون آنجا برمی‌گردد اینکه فرمود اموال را «فیء» کرد یا برای آن است که به لحاظ استحقاق این اموال باید در اختیار حکومت اسلامی باشد و آنچه که دیگران دارند غاصبانه استفاده می‌کنند، وقتی به دست حکومت اسلامی برگشت به اصلش برمی‌گردد؛ یا نه، اطلاق کلمه «فیء» در این‌گونه از اموال به معنای تحویل است. «أَفَاء» یعنی «حَوَّلَ» نه «أَفَاء» یعنی «أَرَجَعَ»؛ نظیر آنچه که به انبیا می‌گفتند **{أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا}**؛ مثلاً به شعیب (سلام الله علیه) می‌گفتند ما دست‌بردار نیستیم، مگر اینکه به دین ما عود کنی! با اینکه شعیب «ولد موحداً» در دین اهل شرك و الحاد نبود که دوباره بخواهد برگردد این **{لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا}**؛ یعنی دین ما را بپذیرید، نه «لترجعن فی ملتنا» این چنین نیست.

پس یا معنای رجوع در این «فیء» محفوظ است بر اساس همان نکته، یا معنای رجوع در آن کلمه «فیء» محفوظ نیست که «أَفَاء» یعنی «حَقَّتْ». ولی ظاهراً قرآن کریم آن معنای اساسی «فیء» را در همه موارد رعایت کرده است «فیء» به معنای رجوع مطلق نیست؛ یعنی اگر کسی از خانه‌اش آمد به محل کار و برمی‌گردد شاید در همه این‌گونه از موارد نگویند «فَاء». «فیء» آن رجوع زودگذر است؛ لذا سایه بعدازظهر را می‌گویند «فیء» و از بیانات امام سجاد (سلام الله علیه) استفاده می‌شود که حضرت دنیا را تشبیه کرد فرمود این دنیا «فیء» است. در بعضی از تعبیرات ائمه (علیهم السلام) دنیا را «كَظِلٍّ زَائِلٍ» [12] می‌دانند، می‌فرمایند: دنیا مثل سایه زودگذر است که زود می‌گذرد، تعبیر به ظل کردند. این «ظل زائل»، این صفت و موصوف، دوتایی با يك کلمه ادا شد که دنیا به منزله «فیء» است. «فیء» آن سایه بعدازظهر را می‌گویند، نه سایه قبل از ظهر را. سایه بعدازظهر زودتر از بین می‌رود؛ لذا دنیا را در بیانات امام سجاد (سلام الله علیه) می‌بینیم به «فیء» تشبیه می‌کند که این امکانات مثل «فیء» است؛ یعنی زودگذر است و با عبرت همراه است، چون تاکنون چندین مرحله جا عوض کرده است و از بین رفته است و اصولاً سایه زودگذر است نه اینکه سایه دوام دارد، مثلاً سایه صبح تا ظهر به طرف غرب دوام دارد و سایه عصر از ظهر تا غروب به طرف شرق؛ این حرکت چون دقیق است ما خیال می‌کنیم سایه متصل است و گرنه پیدایش سایه همان و زوال آن همان. این چنین نیست این سایه متصل باشد. سایه يك تاریک‌های مجتمع است نه متصل؛ چون سریع است ما متصل می‌بینیم. شمس وقتی در آن نقطه

قرار گرفت در مقابل شاخصی سایه است، وقتی به جای دیگر رفت، آن سایه رأساً معدوم می‌شود و سایه جدید ظهور می‌کند، این سایه دوم که امتداد سایه اول نیست، اصلاً سایه ماندنی نیست؛ پیدایش آن همان و رخت بر بستن آن همان؛ لذا «كَظَلَّ زَائِلٍ»، تقریباً این زائل يك وصف ملازم است برای سایه؛ نظیر این پنکه‌هایی که سریع می‌گردد، ما خیال می‌کنیم دایره حرکت می‌کند و مانند آن، اینها از باب خطای باصره است و نظایر آن، وگرنه سایه شاخص این چنین نیست که صبح تا ظهر بماند به طرف غرب و همین سایه عصر بماند از ظهر تا غروب به طرف شرق. سایه ممکن نیست در يك لحظه دو حال باقی بماند، در هر ثانیه ما بیش از يك سایه نداریم. این سایه را که به دو قسم تقسیم می‌کنید ما دوتا سایه داریم و اگر این سایه را به صد قسمت کردید صد ضلع داریم.

«علي ايّ حال» پیدایش ظلّ همان و زوال آن همان؛ مخصوصاً سایه بعد از ظهر که کم‌رنگ‌تر است و گذشت صبح تا ظهر نشان می‌دهد که بعد از ظهر هم بشرح ایضاً؛ «علي ايّ حال» از مال به «فيء» تعبیر کردن آن هم مال حلالی که به دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) است نشانه آن است که «تو خود حدیث مفصل بخوان!» آن مال حلالی که به دست پیغمبر و حکومت اسلامی است «فيء» است، «فضلاً علي الأموال الآخر».

پس نکته اینکه تعبیر شده از این مال به «فيء» همین است و در فقه هم ملاحظه فرمودید بحث «فيء» غیر از بحث انفال و غیر از بحث خمس است. {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى} این بیان حکم فقهی است؛ چون در خصوص این جریان اموال یهودیهای بنی‌نضیر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) بین مهاجرین توزیع کرد و چیزی به انصار نداد و انصار هم بعضیها احياناً می‌خواستند اعتراض کنند برایشان روشن شد که حق اعتراض ندارند اصولاً نوع آنها هم اهل ایثار بودند و قرآن کریم از انصار به عظمت یاد می‌کند، می‌فرماید: {يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ} این انصار مدینه را قرآن با احترام یاد می‌کند، فرمود: اینها مهاجرین را دوست داشتند، نه تنها مهاجرین را جا دادند، مهاجرین را پذیرایی کردند؛ بلکه هجرت مهاجرین را گرامی داشتند، مقدم مهاجرین را محترم شمردند {يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ}؛ لذا از انصار به عظمت یاد می‌کند: {وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ} [13] اینها اگر خودشان خصاصه و حاجتی داشته باشند، چیزی که مختص آنهاست و نیاز آنها را برطرف می‌کند این را می‌گویند «خصاصه». هر حاجت را خصاصه نمی‌گویند. يك انسان تشنه که يك لیوان آب دارد این خصاصه است، نه تنها چون مختص اوست خصاصه است؛ برای اینکه به او نیاز دارد. می‌فرمایند مالی که مخصوص آنهاست در ظرف نیاز، این را ایثار می‌کردند: {وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ}. از انصار به عظمت یاد می‌کند، اینها هیچ سخنی نداشتند، آن اوحیدی اینها نوعاً سخنی نداشتند و اگر بعضیها می‌خواستند سؤالی بکنند آن وقت این آیه نازل شد که حکم این اموال و اختیار این اموال در اختیار رسول خداست: {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى}.

جریان جنگ بدر را اینها پشت سر گذاشتند حکم غنایم جنگی را فهمیده بودند حکم غنایم جنگی بدر و مانند آن در آیه 41 سوره «انفال» مشخص شد که {وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ}

وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ؛ این مربوط به غنایم است؛ البته غنیمت جنگی یکی از مصادیق {غَنِمْتُمْ} است، در آن مورد نازل شده است و مورد مخصّص نیست. «غنیمت»؛ یعنی بهره هر چه که شما بهره بردید خواه به صورت غنایم جنگی، خواه به صورت درآمدهای کسبی و مانند آن. لذا در روایات ما این {غَنِمْتُمْ} به روایت اطلاق شده است، هر کسی هر درآمدي دارد يك پنجم آن برای دولت اسلامي است: {وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ}؛ این «خُمُس» یعنی يك پنجم، این خمس یعنی بیست درصد، برای حکومت اسلامي است که مصرف آن در این امور شش‌گانه است. بخشی «فی سبیل الله» است، بخشی هم در اختیار رسول است که صرف هزینه حکومتی بکند و همچنین «لذی القربی»؛ یعنی ائمه (علیهم السلام) و جانشینان او و یتاما و مساکین و «ابنا سبیل» از سادات. این حکم غنایم جنگی است که چهار پنجم آن برای مردم است و يك پنجمش برای حکومت اسلامي است. اما «فیء» پنجم پنجم آن؛ یعنی صددرصد و همه آن برای حکومت اسلامي است؛ لذا فرمود: {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ}. این {فَلِلَّهِ} نه برای آن است که تبرکاً ذکر شده باشد که بعضیها پنداشت. {فَلِلَّهِ}؛ یعنی مخصوص خداست که باید صرف «فی سبیل الله» بشود. {وَلِلرَّسُولِ} که صرف حکومتهاي اسلامي می‌شود، خرجهاي حکومتی می‌شود. {وَلِذِي الْقُرْبَىٰ}؛ «ذی‌القربا»؛ یعنی «ذی‌القربا»ی رسول، نه «ذی‌القربا»ی عامه مردم. این معنا نیست که «فیء» مصراف آن شش نفرند: یکی خداست، یکی پیامبر، یکی هم فامیلهاي شما. پیدا است که «ذی‌القربا» منظور این نیست که اقرباي شما، فامیلهاي شما. فامیلهاي شما، چون خطاب عام است؛ منظور این است که همه شما، چون همه شما فامیل دارید و شما هم فامیل دیگرانید. پس منظور از «ذی‌القربا» این نیست که «ذی قرباکم»، این پیدا است که «ذی‌القربا»؛ یعنی «ذی‌القربا»ی رسول، نه «ذی‌القربا» یعنی «ذی‌القربا»ی توده مردم. اگر «ذی‌القربا»ی توده مردم باشد، یعنی همه شما؛ چون همه شما اقربا دارید و شما هم اقرباي سایر مؤمنین هستید. بنابراین {وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ}، این «الف» و «لام» می‌تواند عوض «مضاف‌الیه» باشد؛ یعنی «و لذی قرباه»، یعنی ذی قرباي همان رسول.

{وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ}. در خصوص یتیم فقر شرط است؛ اما ذکر یتیم برای آن است که اینها بی‌سرپرست‌اند و حرمت بیشتری دارند، از این جهت اینها را بالخصوص ذکر فرمود: {وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ}؛ آنها که مسکین‌اند و وامانده‌اند و کسانی که در راه مانده‌اند که راه بر آنها مسلط است. آنها که مسلط بر راه‌اند «ابوالسبیل»؛ یعنی تمکّن دارند که راه را طی کنند. آنها که راه بر آنها مسلط شد و وامانده در راه‌اند آنها را می‌گویند «ابن‌السبیل» که سبیل بر آنها مسلط است، نه اینها بر سبیل سلطه داشته باشند.

چرا این‌گونه از اموال در اختیار حکومت اسلامي است و چرا حکومت اسلامي باید در بین اینها صرف کند؟ {كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}؛ این از آن تعلیلی است که تعمیم را به همراه دارد و نظام مالی در اسلام را هم تا حدودی تشریح می‌کند؛ یعنی مال در اسلام نباید به دست سرمایه‌دارها بگردد،

دولت را «دَوْلَةٌ» و «دَوْلَةٌ» می‌گویند، چرا دولت می‌گویند؟ برای اینکه تداول می‌شود؛ یعنی از دستی به دستی. اینکه فرمود: {تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ}؛ [14] یعنی تداول می‌شود، گاهی به سود این گروه است گاهی به سود گروه دیگر. چیزی که دست به دست می‌گردد و از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود، این را می‌گویند دولت که تداول می‌شود. نظام سرمایه‌داری در شرق با نظام سرمایه‌داری در غرب هر دوی اینها از نظر قرآن کریم محکوم‌اند؛ برای اینکه کلّ سرمایه‌ها در نظام شرقی یا نظام غربی بین یک گروه خاص می‌گردد. در نظام غربی بین آن سرمایه‌دارانی که حکومت را اداره می‌کنند، یک گروه خاصی این مال می‌گردد؛ یعنی اگر خرید و فروش کارخانه‌های عظیم است، یک گروه خاصی از سرمایه‌دارها می‌فروشند یک گروه خاصی از سرمایه‌دارها می‌خرند. اگر خرید و فروش زمینهای بزرگ است، گروهی از سرمایه‌دارها می‌فروشند گروه دیگری از سرمایه‌دارها می‌خرند، بقیه مردم یا تماشاچی‌اند یا کارگردان و مُدبّر ساده؛ این اموال {دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَعْنِيَاءِ} می‌شود که این می‌شود نظام سرمایه‌داری و آنچه در بلوک شرق حکومت می‌کند، آن هم همین است؛ منتها نظام دولت‌سالاری است، یعنی این سرمایه‌ها در دست دولتهاست نه در دست مردم. برای اینکه مال خدا در دست گروه خاص نباشد نه سرمایه‌دارهای مخصوص و نه دولتهای خاص بلکه در بین توده مردم توزیع بشود همه بتوانند بهره ببرند، قرآن کریم دارد که {كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَعْنِيَاءِ مِنْكُمْ} باید مال خدا به دست مردم باشد که هر کسی در حدّ استعداد خود از این مال بهره ببرد و هیچ مشکلی برای کسی نباشد، جلوی پیشرفت اقتصادی هیچ کس را نمی‌شود گرفت.

در سوره مبارکه «نساء» عظمت مال را ذکر می‌کند که اصلاً نقش مال در جامعه چیست؟ در آیه پنج سوره «نساء» این چنین می‌فرماید: {وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا * وَلَا تُوْثَرُوا الشُّفَهَاءُ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا}؛ مالی که خدای سبحان مایه قیام شما قرار داد این را به دست سفیهان ندهید. قبلاً هم حتماً ملاحظه فرمودید که فقیر را که فقیر می‌گویند نه برای آن است که مال ندارد؛ چون فقر، غیر از فقْد است، فقیر غیر از فاقد است. فقیر به معنای بی‌مال نیست، فقیر به معنای کسی که ستون فقراتش شکسته است و قدرت قیام ندارد و اگر کسی مال نداشت، چون قدرت قیام ندارد مثل آن است که ستون فقراتش شکسته است، به او می‌گویند فقیر، وگرنه فقیر به معنی بی‌مال نیست فقر به معنای فقْد نیست. اطلاق کلمه فقیر بر این شخص از همین باب است؛ نظیر اطلاق کلمه مسکین، مسکین را که بر نیازمند اطلاق می‌کنند؛ برای اینکه این بیچاره زمین‌گیر است، اهل سکون است نه اهل حرکت؛ این «سَكَنَ فِي الْأَرْضِ»، نه قدرت حرکت دارد نه قدرت قیام. از این آیه پنج سوره مبارکه «نساء» استفاده می‌شود که مال مایه قیام مردم است، کسی که مال ندارد فقیر است یعنی ستون فقراتش شکسته است. {وَلَا تُوْثَرُوا الشُّفَهَاءُ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا}؛ پس مال مایه قیام امت است. این مال نباید به دست سفیهان باشد. آنکه در بیراهه مصرف می‌کند سفیه است. در باب شارب خمر دارد که سفیه است و مانند آن کسی که مال را در راه حرام صرف می‌کند سفیه است. سفیه به اصطلاح دین، غیر از سفیه به اصطلاح توده مردم است. سفیه دینی را قرآن در سوره مبارکه «بقره» مشخص کرد که {وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ

مَلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ{ [15] اگر کسی راه ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) را طی نکرد این سفيه است، مال نباید به دست این گروه باشد. لذا فرمود ما باید به دست کسی که عقل ممثل است باشد تا بداند این مال را چگونه توزیع کند و او هم گداپرور نیست. جلوي فقر طبيعي را نمی‌شود گرفت، به هیچ وجه جلوي فقر طبيعي را نمی‌شود گرفت؛ اما کاملاً جلوي فقر اقتصادي را می‌شود گرفت. فقر طبيعي لازمه ضروري این نظام است؛ یعنی انسان مریض می‌شود، تصادفي دارد، سالمند هست، کودک هست، پیر هست، سال خورده هست، تصادفي هست اینها فقرای طبيعياوند ما نمی‌توانیم دنیایی داشته باشیم که در او کودک نباشد، پیرزن نباشد، پیرمرد نباشد، معلول نباشد، مریض نباشد، اینها فقرای طبيعياوند؛ اما می‌توانیم نظامی داشته باشیم که در او فقیر نداشته باشیم، جلوي فقر اقتصادي را کاملاً می‌شود گرفت. وقتی هم که حضرت حجت(سلام الله علیه) ظهور کرد، یکی از آثار پربركت ظهور آن حضرت این است که گفتند اگر کسی زکاتی را بخواهد از شرق به غرب ببرد تا فقیری پیدا کند، فقیر پیدا نمی‌شود که زکات را به او بدهد. زکات، مثل صلات از ارکان دین است تا آخر دنیا زکات هست؛ اما مصارف زکات متعدّد است. همه موارد زکات را که نگفتند به فقیر بدهید یکی از بارزترین مصارف زکات همان «في سبيل الله» است این «في سبيل الله» تا آخرین لحظه دنیا هست؛ یعنی ساختن مسجد هست، ساختن مراکز علمي هست، تأسیس حوزه‌های علمي هست، ساختن راه هست، خدمات هست، مراکز درمانی و مستشفا و مانند آن هست، اینها خدمات است، اینها تا آخر دنیا هم هست، اینها هرگز قطع نمی‌شود؛ نباید گفت چون زکات از ارکان اسلام است «بُني الصلاة علي خمس»، یکی صلات است و دیگری زکات و مانند آن؛ پس و زکات هم مصرفش فقیر است، ما حتماً باید فقیر داشته باشیم. ما حتماً زکات داریم، حتماً «في سبيل الله» هم داریم. نشانه آن هم این است که یکی از مصارف هشت‌گانه زکات، مسئله {في الرّقاب} است که {إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ ... وَفِي الرّقَابِ}. {في الرّقاب}؛ یعنی برای آزاد کردن رقبه‌ها و بنده‌ها. چون یکی از مصارف هشت‌گانه زکات آزاد کردن برده‌هاست، پس ما باید نظام بردگی را امضا کنیم؛ برای اینکه یکی از مصارف هشت‌گانه زکات {في الرّقاب} است یا اگر به سَمَتی رفتیم که باید برویم چه اینکه فقهای ما(رضوان الله علیه) به آن سَمَت حرکت کردند، یعنی نظام اسلامي به آن سَمَت حرکت کرد که ما «كتاب العتق» داریم نه «كتاب الرّق»؛ نظام برده‌داری برچیده می‌شود و زکات همچنان محفوظ است اگر ما فقر را برطرف کردیم این همان است. این یکی از آن کلمات نورانی حضرت امام(رضوان الله تعالی علیه) است که فرمود: جنگ فقیر و غنی اسلام ناب، این‌چنین نیست که ما به فقیر بگوییم تو داشته باش شاکر باش، به فقیر بگوییم تو نداشته باش و صابر باش و خدا خواست تو فقیر باشی، این‌چنین نیست. اگر زکات هست مصارف هشت‌گانه دارد و از بارزترین مصادق آن هم «في سبيل الله» هست و این «في سبيل الله» هرگز تمام شدنی نیست. بنابراین مال را قرآن کریم عامل قیام می‌داند ملّتی که فقیر است هرگز قدرت قیام ندارد.

مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در «كتاب المعيشة» کافي حدیثی را نقل می‌کند از وجود مبارك رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) که حضرت مال را تعریف می‌کند، عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ»؛ منظور از «خُبْز»؛ یعنی اقتصاد، نه تنها نان. در تعبیرات فارسی هم که ما می‌گوییم «نان

مردم؛ یعنی اقتصاد مردم، «نان‌خور»؛ یعنی هزینه‌بردار نه تنها نان، در مقابل گوشت یا نان در مقابل لباس. این هم که در فطریه می‌گویند اگر نان‌خورش این‌چنین است؛ یعنی عائله او. عرض کرد: «اللهم بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صَلَّيْنَا وَ لَا صُمْنَا وَ لَا أَذَّيْنَا فَرَائِضَ رَبَّنَا» [16] این مضمون با يك تفاوت کوتاهی در «كتاب المعيشة» مرحوم کلینی در کافی هست؛ یعنی خدایا بین ما و نان ما جدایی نینداز. آن‌گاه عرض کرد خدایا اگر بین امت اسلامی و نان آنها جدایی بیندازی مردم اهل نماز و روزه نخواهند بود دینداری مردم فقیر سخت است. این راه به عنوان يك توصیف بیان کرد نه توصیه، نه به عنوان دستورالعمل که اگر نان نداشتید دست از دین بردارید؛ بلکه توصیف کرد، فرمود وضع توده مردم این‌طور است، وگرنه از نظر تحقیق دین را گرسنه‌ها حفظ کردند هم در صدر اسلام و هم به برکت انقلاب اسلامی. آنهایی که {وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا} [17] که سه روز گرسنه خوابیدند با آب خالص افطار کردند آنها حفظ کردند؛ آنهایی که سنگ به شکم می‌بستند در جبهه‌ها فقر و گرسنگی و رنج را تحمل می‌کردند آنها حفظ کردند. آنها که {وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ} آنها حفظ کردند. این را که حضرت فرمود اگر نان نباشد، دینداری مشکل است به عنوان توصیف حال توده مردم است، نه توصیه و دستورالعمل که این‌طور باشید. بنابراین الآن هم شما در این جبهه‌ها هم دیدید آنهایی هم که بالأخره با گرسنگی در جبهه‌ها بودند آنها توانستند دین را حفظ بکنند، وگرنه خدای ناکرده این دشمن قهار اگر پیروز می‌شد، اگر خیلی خیلی رحم می‌کرد، مشهد و قم را مثل بقیع می‌کرد. آنهایی که بالأخره در آن سرمای زمستان در این سنگرها یخ زدند، چون هزینه به آنها نرسید آب به آنها بالای کوه نرسید آنها حفظ کردند.

پس منظور حضرت این نیست که اگر مال نداشتید شورش کنید؛ منظور آن است که وضع توده مردم این‌طور است. پس مال عامل قیام مردم است؛ یعنی مردم فقیر قدرت حرکت ندارند و چون قدرت حرکت ندارند، مال باید به دست عقلا باشد نه به دست سفها، و عقلا همان نظام اسلامی‌اند؛ یعنی رسول الله (صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ) است ائمه (عليهم السلام) است و جانشینان او. این سخن مرحوم امین‌الاسلام در مجمع [18] را در ذیل این آیه ملاحظه فرمایید که ایشان می‌فرماید: این ناظر به آن است که اداره امور مسلمین، تدبیر امور مسلمین به اختیار پیامبر و قائمین مقام آن حضرت‌اند؛ یعنی جانشینان او؛ این حکم اسلامی است. حالا در زمان غیبت که خیلی کسی به ما سند نداد که حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) در آینده نزدیک ظهور کند شاید صد میلیون سال طول بکشد و از قدرت ذات اقدس الهی حفظ يك انسان کامل در صد میلیون هیچ محذوری ندارد. این‌چنین نیست که همه این زحمات و برنامه‌ها برای آن هشت، ده سال صدر اسلام بود، بقیه هیچ، بقیه این نظام برنامه‌ای ندارد. این‌طور نیست که قرآن و وحی و فرشته‌ها آمدند برای همان هشت، ده سال، بعد این میلیون‌ها سال اگر طول بکشد تا زمان ظهور حضرت، مردم بی‌برنامه باشند هر که بتازد، بتازد؛ این‌طور نیست. کسانی که جانشینان رسول اکرم‌اند در درجه اول المعصومین (عليهم السلام)، بعد غیر معصوم.

فَتْحَصَلَ که مال عامل قیام است اولاً و برای اینکه اَمّت قدرت قیام داشته باشند، مال باید به دست عقلا باشد نه سفهاً ثانیاً، و عقلاي قوم این مال را دولت بین الكل می‌کنند نه دولت «بین الأغنیاء». شما در هر جا که بروید می‌بینید که سرمایه‌ها فقط به دست يك گروه خاص می‌گردد؛ این می‌شود {ذُوْلَةُ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}. فرمود این کار نظام اقتصاد اسلامي نیست، این يك تعلیل عام است؛ نظیر همان کبرای کَلِّي که در آیه قبل بود، این چنین نیست که گرفتن و عذاب مخصوص یهودیهایی بنی‌نصیر باشد، کبرای کَلِّي را فرمود؛ فرمود: {وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ}؛ چه یهود بنی‌نصیر، چه دیگران در اینجا هم کبرای کَلِّي اقتصادی ذکر می‌کند، فرمود: {كَيْ لَا يَكُونَ ذُوْلَةُ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ} خب باید مال به دست همه باشد. قسمت مهم مال هم انفال است و «فیء» است بقیه چیزی نیست؛ یعنی دریاها هست، معادن هست، صحراها هست، سلسله جبال هست، جنگلها هست اینها درآمد اصلی يك کشورند اینها وقتی به دست معصومین باشد درست توزیع می‌کنند، اگر کشاورزی است به همه می‌دهند، اگر دامداری است به همه می‌دهند، اگر کارخانه است به همه می‌دهند اگر درآمدهای دیگر است به همه می‌دهند؛ منهای این اصول اولیه مالی دیگر در مملکت نیست یا معدن است یا کوه است یا جنگل است یا دریا هست یا فضاءوردی است یا زمینهای بزرگ است و مانند آن؛ اینها سرمایه‌های بزرگ است، وگرنه خانه اشخاص که دیگر سرمایه بزرگ نیست این سرمایه‌های کلان و بزرگ در اختیار دولت اسلامي است که دولت اسلامي «بین الكل» عادلانه توزیع کند که بشود «دولة بین المسلمین کلهم»، نه {ذُوْلَةُ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ} که تتمه‌اش برای روز بعد – ان شاء الله – .

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

[1] . سوره آل عمران، آیه 21؛ سوره توبه، آیه 34؛ سوره انشقاق، آیه 24.

[2] . سوره اِسرَاء، آیه 7.

[3] . سوره، آیه 219 و 266.

[4] . سوره اعراف، آیه 176.

[5] . سوره یوسف، آیه 3.

[6] . سوره حشر، آیه 2.

[7] . سوره نساء، آیه 35.

[8] . سوره نجم، آیه 3.

[9]. جواهر الکلام ، ج 13، ص 35.

[10] . كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديثة)، ج4، ص381.

[11] . سورة مجادله، آيه27.

[12] . ديوان أمير المؤمنين عليه السلام، ص312: «إِنَّمَا الدُّنْيَا كَظِلٍّ زَائِلٍ *** أَوْ كَضَيْفٍ بَاتَ لَيْلًا فَازْتَحَلَ».

[13] . سورة حشر، آيه9.

[14] . سورة آل عمران، آيه140.

[15] . سورة بقره، آيه130.

[16] . الكافي(ط - الإسلامية، ج5، ص73.

[17] . سورة انسان، آيه8.

[18] . مجمع البيان في تفسير القرآن، ج9، ص392.

برچسب